

شهرداری در مسجد امام هادی (ع)، از پدر بزرگ های دارای نوه خردسال قدردانی کرد

«مغز بادوم» های پایین خیابان



ملکا خانم کوچک ترین آن هاست. با خنده ای مهربان می گوید: دخترهایم همگی دو رو بر خودم هستند و بچه هایشان هم در خانه ماهر قدر دلشان بخواهد، بازی می کنند. من هیچ وقت به بچه ها سخت نمی گیرم تا کودکی شاداب و سالمی راسپری کنند. رجبعلی خیرخواه هم از میان شش نوه اش دست کوروش و کتایون را گرفته و به این برنامه آمده است. در اصل نوه هایش دست او را گرفته اند که بتواند با او کار همراهی شان کند. کوروش می گوید: ما همیشه در خانه آقا جان بازی می کنیم. خانه آن های بیشتر از خانه خودمان خوش می گذرد. شور و شوقی که در میان بچه ها دیده می شود، نشان می دهد تربیت رادر کنار شیطنت و بازی در خانه پدر بزرگ ها بهتر می پذیرند.

● بچه داری دست تنها نمی شود

مادر جواد و علی، نوه های دوقلوی علی اکبر قادری، بچه ها را به دست پدر بزرگشان می دهد و می گوید: خیلی از روزها دوقلوها را به خانه پدرم یا پدر شوهرم می برم. این طوری، هم آن ها دلدل زنده و شاداب هستند و هم نگهداری از بچه ها برای من سخت نیست. زهرآجنکی، مادر بزرگ جواد و علی، می گوید: اینکه می گویند بچه دنیا آوردن بچه سخت است، به علت دست تنها بودن مادر هاست، وگرنه ما هم زمان قدیم آن همه بچه را نمی توانستیم دست تنها بزرگ کنیم. مراسم قدردانی که تمام می شود، نمازگزاران پس از نوشتن جملات یادگاری بر بوم سفید رنگ طرح «مغز بادوم»، یکی یکی از مسجد بیرون می روند. صدیقه موسی رضایی، مادر بزرگ سال خورده ای که عصا زان بیرون می رود، می گوید: این برنامه ها خیلی خوب است. یک جشن هم بگذارند و از مادر بزرگ ها قدردانی کنند.

در اختیار زوج های جوان بگذارند، اما از امر مهم حمایت خانواده غافل می شوند. مادر روایات داریم که در خانه هایی که دو طیف سنی وجود دارند، برکت فراوان است؛ یکی کودکانی که هنوز موبر صورتشان نرویده و دیگری بزرگ ترهایی که محاسنشان سفید شده است. این طرح نیز از همین روایت پیروی می کند. محمد واحدی، معاون فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه ثامن، با تأیید صحبت های امام جماعت مسجد، می گوید: در محلات منطقه ثامن حضور پدر بزرگ ها در کنار خانواده ها به وضوح دیده می شود. امیدواریم طرح «مغز بادوم» بتواند این فرهنگ زیبا را که موجب تحکیم بیشتر خانواده هاست، بیش از پیش زنده کند و اهمیت حضور بزرگ ترها را برای فرزندان و آسان تر دوباره یادآوری کند.

● خانه پدر بزرگ بیشتر خوش می گذرد

رضا براتی بانوه دوساله اش آمده است. او هفت نوه دختری دارد که

نجمه موسوی کاهانی از جست و خیزشان در گوشه و کنار مسجد معلوم است اولین بار نیست که با پدر بزرگ هایشان به نماز می آیند. این بار هم به مسجد امام هادی (ع) آمده اند تا هنگام نماز خواندن کنار بابا بزرگ بایستند و درس زندگی را از او یاد بگیرند. این رسم دیرینه با بابا بزرگ های محله پایین خیابان است که از کودکی نوه هایشان را با فضای مسجد آشنا می کنند. خودشان هم به همین سبک و سیاق با مسجد و هیئت آشنا شده اند. اما این بار قرار است بابا بزرگ ها و نوه ها را یکی یکی صدا بزنند و از آن ها قدردانی شود.

در طرحی به نام «مغز بادوم» که از ابتدای سال به کوشش اداره فرهنگی و اجتماعی شهرداری مشهد در محلات مختلف شهر در حال برگزاری است، تلاش می شود این سنت حسنه که هم تشویقی برای فرزندان و هم تکریم بزرگ ترهای خانواده است، دوباره زنده شود.

● طرحی به پیروی از روایات

تعداد بچه ها زیاد نیست؛ شاید به این دلیل که نوه های افراد حاضر بزرگ شده اند. اما همین تعداد کم هم به فضای مسجد نشاط می بخشد. نماز جماعت که تمام می شود، حاج سید جعفر روحبخش، امام جماعت مسجد، بلند گویا به دست می گیرد و از شیوه های تربیتی گذشته می گوید: از سبک زندگی که بچه هایی توانمند را وارد اجتماع می کرد. او که خودش پدر بزرگ است و حال و هوای خانه هایی را که با صدای نوه های قد و نیم قد پر می شوند، خوب درک می کند، می گوید: هر وقت صحبت از فرزندان و آوری می شود، همه نگاه ها متوجه نهاد های دولتی است که تسهیلات و امکانات



جمعی از هم زمان بخش فنی و مهندسی دوران دفاع مقدس در محله بالا خیابان خاطرات جبهه را زنده کردند

رفاقت هایی که قیمت ندارد

و پذیرایی ساده، گفت و گو ها شکل می گیرد؛ حرف های بیشتر از جنس دغدغه است؛ دغدغه مردم، مشکلات جامعه و اینکه چه کاری از دستشان بر می آید. وقتی جمع کامل می شود، برنامه با تلاوت قرآن، مدیحه سرایی و دعا آغاز می شود و بعد نوبت بیان خاطره های می رسد؛ خاطره هایی که گاهی لبخند می آورد و گاهی سکوت معنا دار به دنبال دارد.

● امداد غیبی در خط مقدم

بحث خاطره گویی بالای می گیرد. محمود قاسمی، از نیروهای قدیمی مهندسی، تعریف می کند: سال ۶۳ یکی از بچه ها مشکل مالی داشت. یک کلاه گذاشتند گوشه اتاق، تا ظاهر پول جمع و مشککش حل شد، بدون اینکه کسی بفهمد چه کسی چقدر پرداخته. او معتقد است رفاقت جبهه با هیچ دوستی دیگری قابل مقایسه نیست؛ چون همه به فکر دیگری بودند، نه خودشان. جالب اینجاست که رسم مشکل گشایی هنوز در این جمع پابرجاست و از احوال هم با خبرند. باینکه تعدادی از آن ها مانع مهم مدیریت دارند، صندوقی تشکیل داده اند تا گره از کار همه باز شود.

محمد جواد فخاری که سال هادر حوزه پشتیبانی فعالیت داشته است، خاطره ای از جبهه جنوب تعریف می کند: «یک ماشین سوخت رسان روی پل مانده بود و راننده می ترسید رد شود. خودم پشت فرمان نشستم و عبور کردم. هنوز صد متر دور نشده بودیم که همان نقطه هدف گلوله قرار گرفت.» به گفته او، چنین اتفاق هایی

مهدی افتاده صدای دعا و زمزمه مناجات در فضای جمع پیچیده است؛ چند مرد که میان سالی را گذرانده اند، کنار هم نشسته اند، بعضی چشم ها را بسته اند و لب هایشان آرام تکان می خورد. حال و هوایی شبیه سال های دور؛ از جنس یکرنگی هم زمانی که جانیشان را برای یکدیگر می گذاشتند. همان صمیمیت، همان احترام و همان رفاقتی که انگار زمان نتوانسته است کمرنگش کند. این دورهمی متعلق به جمعی از نیروهای قدیمی بخش فنی و مهندسی دوران دفاع مقدس است؛ دوستانی که حالا هر چند وقت یک بار به بهانه دیدار، دور هم جمع می شوند و این بار هم یک پاتوق فرهنگی در محله بالا خیابان را برای یادآوری خاطرات تلخ و شیرینشان انتخاب کرده اند.

● دورهمی هایی که ادامه دارد

به گفته یکی از افرادی که برای جمع کردن هم زمانش تلاش کرده است، شکل گیری این نشست های صمیمانه به چهار سال قبل برمی گردد؛ محمد باقر عظیمی می گوید: با چند نفر از دوستان تصمیم گرفتیم هم زمان جبهه را پیدا کنیم. هر کس را از هر نقطه ایران که در جبهه با ما مدتی هم رزم بود و خاطراتی مشترک داشتیم، دعوت کردیم. به مشهد بیاید. از آن زمان، هر بار در نقطه ای از شهر دور هم جمع می شویم و این بار در منطقه ثامن. تعدادی از حاضران قبل از حضور در جمع، از نزدیک بودن به حرم بهره بردند و به زیارت رفتند. تا وقتی همه جمع شوند، در کنار چای



برای رزمندگان بسیار پیش می آمد و بسیاری آن را نشانه امداد الهی می دانستند.

● پایان یک شب، آغاز یک دلنگی

در میان حاضران، نام برخی چهره های شناخته شده هم دیده می شد؛ از جمله دکتر محمد پورنبوی که در دوران جنگ به عنوان سرباز مهندس فعالیت می کرد و آن زمان از بقیه کوچک تر بود. اما بعد ها مسئولیت های مدیریتی مهمی از جمله شهرداری یکی از مناطق تهران را بر عهده گرفت. او می گوید که انگیزه اصلی حضورش، زیارت و دیدن دوستان قدیمی است؛ «وقتی دل هانزدیک باشد، فاصله معنا ندارد.» محمد باقر عظیمی از شهدای این جمع یاد می کند: شهید صادق زاده، شهید خالقی و شهید جواد خانی؛ هم زمانی که نامشان هنوز در جمع زنده است. وقت رفتن فرامی رسد و تا سال بعد شاید فرصت دیدار مهیا نشود. این دورهمی شاید فقط چند ساعت طول بکشد، اما برای آن ها فرصتی است برای زنده شدن بخشی از زندگی، رفاقتی که در سال های سخت شکل گرفته و حالا بعد از دهه ها هنوز ادامه دارد.